

سرزمین نا آرام تاریخ

اسماعیل جهان بین
کارشناس ارشد علوم سیاسی

خود، قادر خواهند بود تا آرمان فلسطین را به دست فراموشی بسپارند؛ اما مسأله فلسطین مربوط به همه جهان اسلام است و تمام مسلمانان جهان نسبت به سرنوشت آن حساس هستند. بنابراین، با توجه به بیداری و آگاهی روز افزون مسلمانان و مخالفت آن‌ها با سیاست‌های ضد اسلامی استکبار جهانی به رهبری آمریکا، توطئه «به فراموشی سپردن مسأله فلسطین» هرگز متحقق نخواهد شد. (ان شاء الله)

تحولات اخیر در سرزمین اسلامی فلسطین بار دیگر مسأله فلسطین را در صدر اخبار جهان قرار داد. سازش خفت بار یاسر عرفات با رژیم صهیونیستی در واقع، بر سالها تلاش و مبارزه مردم فلسطین که با تحمل انواع سختی‌ها و رنج‌ها همراه بود، خط بطلان کشید.

آمریکا و رژیم اسرائیل تصور می‌کنند که با تحمیل قرارداد صلح به سازمان آزادیبخش فلسطین و جلب حمایت برخی از کشورهای وابسته به





با توجه به ملاحظات فوق، نشریهٔ مربیان بر آن شد تا با مروری تاریخی بر مسأله فلسطین، به بررسی روند صلح خاورمیانه پرداخته و عواقب احتمالی آن را در سطح منطقه و جهان اسلام مورد بررسی و ارزیابی قرار دهد.

فلسطین در تاریخ

از زمان ورود قوم یهود (بنی اسرائیل) به سرزمین فلسطین، در حدود هزار و سیصد سال پیش از میلاد حضرت مسیح (ع) - که پس از وفات حضرت موسی (ع) و به راهنمایی «یوشع بن نون» صورت گرفت - این سرزمین تا به امروز که حدود سه هزار و سیصد سال از آن تاریخ می‌گذرد، هیچ‌گاه روز خوش به خود ندیده است. از شواهد و قرائن موجود نیز چنین بر می‌آید که این «سرزمین ناآرام تاریخ» در آینده نیز روزهای سختی را در پیش خواهد داشت.

«اورشلیم» (بیت المقدس) قدیمی‌ترین و مهم‌ترین شهر فلسطین است. مفهوم این اسم در لغت به معنی «شهر صلح و آرامش»، «شهر روشنایی»

و «شهر مقدس» است. این شهر به گواه تاریخ، دست کم، بیست بار تحت محاصرهٔ شدید واقع شده است؛ دو بار به دست مهاجمان بکلی ویران شد و آن را شخم زدند، هیجده بار تجدید ساختمان شد، سه بار معبد آن بازسازی گردید و مردم این سرزمین نیز شش بار مجبور شدند تا دین و مذهب خود را تغییر دهند. این همه حادثه و مصیبت، شاید در تاریخ هیچ شهر و سرزمینی وجود نداشته باشد.^(۱)

تا قبل از سال ۱۹۱۴ میلادی (۱۲۹۳ شمسی) اصطلاح فلسطین بدون اینکه محدودهٔ معین و مشخصی را در برگیرد، به صورتی مبهم به بخش جنوب غربی سوریه - که یکی از ولایت‌های تحت سلطه امپراطوری عثمانی بود - اطلاق می‌شد. بیشتر ساکنان این سرزمین در آن زمان، عرب‌های مسلمان بودند و اقلیتی مسیحی و یهودی نیز از دیرباز در آن دیار - بویژه در شهر مقدس اورشلیم - زندگی می‌کردند. این شهر از نظر سه مذهب یهود، مسیحیت و اسلام دارای ارزش و اعتبار مذهبی است؛ به طوری

که پیروان تمام این مذاهب به علت مسائل تاریخی و مذهبی نسبت به این شهر ادعای مالکیت دارند.^(۲)

مرزهای فعلی فلسطین که با کشورهای مصر، اردن، سوریه و لبنان همسایه است، در سال ۱۹۲۲ میلادی (۱۳۰۱ شمسی) یعنی زمانی که انگلستان پس از جنگ جهانی اول، اجازهٔ قیمومیت بر این سرزمین را از جامعهٔ ملل دریافت کرد، مشخص شد. از آن پس، ملت فلسطین نیز به مردمی اطلاق شد که پس از تسلط انگلستان بر این سرزمین، به منظور کسب استقلال، علیه انگلستان و حضور روز افزون مهاجران یهودی در فلسطین سر به شورش برداشتند.^(۳)

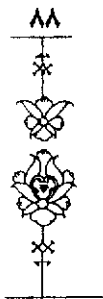
انگلستان و فلسطین

طرح مسأله‌ای به نام فلسطین در ابتدای قرن بیستم به سیاست‌ها و علایق استعماری انگلستان در مشرق زمین، مربوط می‌شود. سرزمین اسلامی مصر و وجود کانال سوئز در این کشور - که راههای دریایی شرق و غرب جهان را به یکدیگر متصل می‌سازد - از مهم‌ترین پایگاه‌های انگلستان در دوران طلایی حکومتش

بر مشرق زمین به شمار می‌رفت. حضور در سرزمین مصر، به دلیل وجود کانال سوئز در آن، برای هر کشوری که سودای جهان‌گشایی در سر داشت از اهمیت خاصی برخوردار بود. انگلستان نیز به دلیل برخورداری از این امتیاز بزرگ، همواره مورد حسادت رقبای اروپایی اش قرار داشت؛ از این رو، این کشور همیشه احساس ناامنی می‌کرد و در صدد بود تا به هر طریق ممکن، آبراه سوئز را به منظور محافظت از سرزمین طلایی هندوستان، همچنان در اختیار خود داشته باشد.

نگرانی‌های انگلستان در مورد مصر، آن‌ها را متوجه فلسطین کرد. فلسطین سواحل طولانی در دریای مدیترانه دارد و در صورت از دست رفتن مصر، بهترین پایگاه برای تسلط و کنترل آبراه سوئز به شمار می‌رفت. به همین دلیل، در طول جنگ جهانی اول کمیته‌ای به نام «مناطق مورد آرزو» به ریاست «لرد کرزن» در دولت انگلستان تشکیل شد. این کمیته در مورد فلسطین و نقش آن در حفظ مستعمرات امپراتوری انگلستان، نظریات خاصی داشت.





یکی از اعضای « کمیته مناطق مورد آرزو» به نام «ژنرال اسموتس» عقیده داشت که انگلستان باید به منظور محافظت از مصر و ارتباط امپراتوری با شرق، فلسطین را در کنترل خود داشته باشد. این ژنرال انگلیسی، اظهار می‌داشت که در صورت تسلط آلمان بر فلسطین، این کشور قادر خواهد بود ارتباط انگلستان را از یک سو با کشورهای مشترک المنافع^(۴) و از سوی دیگر با شرق و استرالیا قطع کرده و از طریق کانال سوئز، مصر و هندوستان را مورد تهدید قرار دهد. با طرح این مسائل از سوی کمیته مذکور، مسأله فلسطین و تسلط بر آن برای انگلیسی‌ها اهمیت استراتژیک پیدا کرد. بر این اساس، نخست وزیر وقت انگلستان مأمور شد تا به هر طریق ممکن سرزمین فلسطین را به قلمرو امپراتوری انگلستان بیفزاید.^(۵)

انگلیسی‌ها برای تسلط بر فلسطین، با دو مشکل اساسی مواجه بودند: اول این که فلسطین تحت سلطه امپراتوری عثمانی قرار داشت و دوم این که فرانسه - متحد انگلیس - در جنگ جهانی اول با تسلط انگلستان بر

سرزمین فلسطین مخالف بود. سیاستمداران انگلیسی با دادن وعده‌های دروغین استقلال به رهبران و قبایل عرب و فلسطینی، آن‌ها را بر ضد امپراتوری عثمانی به شورش واداشتند و از این طریق موجبات شکست و تجزیه عثمانی‌ها را فراهم آوردند. برای حل مشکل دوم نیز طی قراردادی سرزمین فلسطین را یک منطقه بین المللی اعلام کردند که می‌بایستی به وسیله جامعه ملل اداره شود. آن‌ها پس از جنگ جهانی اول موفق شدند قیومیت فلسطین را به دست آورند.^(۶)

واگذاری قیومیت فلسطین به انگلستان از سوی جامعه ملل صورت گرفت، اعتراض شدید فلسطینی‌ها را در بر داشت؛ زیرا دولت انگلستان به آن‌ها وعده استقلال داده بود و قبایل عرب فلسطین را بر اساس این وعده، بر ضد امپراتوری عثمانی جنگیده بودند.

یهودیان و فلسطین

همزمان با تلاش‌های انگلستان برای تسلط بر فلسطین، جنبش صهیونیسم به وسیله «تئودور هرتزل»

در اروپا ایجاد شد. این جنبش به دنبال یافتن مکانی برای اسکان یهودیان پراکنده در سرتاسر جهان و ایجاد یک کشور مستقل یهودی بود. «هرتزل» مبتکر صهیونیسم، با استناد به مسائل تاریخی قوم یهود و مهاجرت آن‌ها از مصر به سرزمین موعود (فلسطین)، تصرف سرزمین فلسطین را هدف اساسی این جنبش اعلام کرد.^(۷)

بیشتر رهبران جنبش صهیونیسم در اروپای مرکزی، انگلستان، آمریکا و روسیه زندگی می‌کردند. صهیونیست‌ها به علت توانایی‌ها و قابلیت‌های اقتصادی که در این کشورها داشتند، از نفوذ بسیار زیادی برخوردار بودند و بیشتر مراکز قدرت اقتصادی در اختیار آن‌ها قرار داشت.^(۸) در سال‌های اولیه شروع جنگ جهانی اول، انگلستان به صهیونیست‌ها و خدماتی که آن‌ها می‌توانستند از نظر مالی و تبلیغاتی در اختیارشان قرار دهند، سخت نیازمند بود؛ از این رو، بین رهبران صهیونیسم و سیاستمداران انگلیسی، نوعی اتحاد و تشریک مساعی به وجود آمد. انگلیسی‌ها عقیده داشتند که یهودیان

در سرزمین فلسطین می‌توانند از منافع آن‌ها حمایت کنند و در مقابل، صهیونیست‌ها انتظار داشتند که انگلستان موجبات اسکان یهودیان را در فلسطین فراهم کند.^(۹)

«حسین وایزمن»، رهبر صهیونیست‌ها با «لرد بالفور» وزیر خارجه انگلستان در مورد صدور اعلامیه‌ای برای حمایت از اسکان یهودیان در فلسطین، مذاکراتی انجام داد. دولت انگلستان نیز به منظور جلب حمایت‌های مالی و تبلیغاتی صهیونیست‌ها، اعلامیه‌ای صادر کرد که به «اعلامیه بالفور» معروف شد. در این اعلامیه چنین آمده است:

دولت اعسلیحضرت پادشاه انگلستان از نظر علاقه به تعیین میهنی برای ملت یهود، فلسطین را بدین منظور انتخاب و تسهیلات لازم برای انجام این مقصود را به عمل خواهد آورد. باید دانست که هیچ چیز و هیچ حقی مانع زندگی کردن سایر اقوام در فلسطین نخواهد شد و همچنین یهودیان نیز از لحاظ سیاسی و حقوقی در سایر کشورها دارای هیچ حقی نخواهد بود.^(۱۰)

این اعلامیه در تاریخ ۳۱ اکتبر





۱۹۱۷ م، یعنی روزی که نیروهای انگلیسی آخرین مقاومت سربازان عثمانی را درهم شکستند و بیت المقدس را به اشغال خود درآوردند، در کابینه دولت انگلستان به تصویب رسید و پس از آن به سازمان جهانی صهیونیسم ابلاغ شد.

در زمان صدور اعلامیه بالفور، یهودیان تنها ۲/۵ درصد از خاک فلسطین را در اختیار داشتند، اما پس از صدور اعلامیه، یهودیان بر آن شدند تا زمین‌های بیشتری را از فلسطینی‌ها خریداری کنند.

دو عامل در تسهیل تصرف و خرید زمین‌های فلسطین از سوی یهودیان، مؤثر بود. اول این که، ملت یهود در طول تاریخ همواره از تملک و خرید زمین در کشورهای اروپایی محروم بود. دولت‌های اروپایی، یهودیان را وادار می‌کردند تا در محله‌های ویژه‌ای زندگی کنند.

یهودیان اجازه نداشتند که در حرفه‌ها و مشاغل تخصصی مشغول به کار شوند. یعنی از آزادی انتخاب شغل برخوردار نبودند؛ از این رو، بیشتر یهودیان به کارهای دلالی و رباخواری روی آوردند و سرانجام به مردمانی

ثروتمند و صاحب نفوذ تبدیل شدند. برای ملتی با این ویژگی، خرید زمین یک آرزوی طلائی بود.^(۱۱)

عامل دوم که به خرید زمین‌های فلسطین از سوی یهودیان کمک می‌کرد، نظام ارباب رعیتی موجود در اراضی فلسطین بود. بیشتر مزارع این سرزمین در دست افراد انگشت شماری از مالکان بزرگ عرب قرار داشت که اغلب در شهرهایی مانند بیروت و دمشق زندگی می‌کردند. کشاورزان مزارع آن‌ها را کشت می‌کردند و در مقابل سهمی از محصول به دست آمده، نصیب آن‌ها می‌شد.

خرید زمین از مالکانی که از یکسو در زمین‌ها و املاک خود زندگی نمی‌کردند و از سوی دیگر، به دلیل زندگی در شهرها نیاز فراوانی به پول داشتند، کار چندان دشواری نبود.^(۱۲)

بدین وسیله، یهودیان توانستند تا پایان دوران قیمومیت انگلستان بر سرزمین فلسطین، حدود ۱۲ درصد از بهترین اراضی کشاورزی فلسطین را خریداری کنند. خرید زمین از سوی آژانس بین‌المللی یهود، انجام می‌شد؛ از این رو کلیه کشاورزان عرب

پس از انتقال زمین به یهودیان می‌بایستی سرزمین و وطن اصلی خود را ترک کنند؛ زیرا، بر طبق قوانین صهیونیسم جهانی، یهودیان حق استفاده از کارگران عرب را در زمین‌های خود نداشتند.^(۱۳)

با افزایش شمار یهودیان در فلسطین و گسترش نفوذ و قدرت آن‌ها که با حمایت انگلستان صورت می‌پذیرفت، اعصاب فلسطینی، احساس خطر کردند و در صدد مقابل با توطئه‌های انگلیسی - یهودی برآمدند. صهیونیست‌ها اقدام به تشکیل یک «ارتش سرّی» به نام «هاگانا» کردند که وظیفه اصلی آن کمک به نیروهای انگلستان در سرکوبی شورش فلسطینی‌ها بود. ارتش سرّی صهیونیست‌ها با انجام عملیات تروریستی و جنایتکارانه بر ضد مردم بی دفاع فلسطین، آن‌ها وادار می‌کردند تا خانه و کاشانه خود را ترک کنند.^(۱۴)

گسترش درگیری‌های فلسطینی - یهودی و قتل عام فلسطینی‌ها به وسیله ارتش سرّی یهود، باعث شد تا دولت انگلستان در سال ۱۹۳۷ میلادی (۱۳۱۶ شمسی) هیاتی را

مأمور بررسی مسأله فلسطین کند. این هیأت، پس از یک بررسی تشریفاتی، طرحی را ارائه کرد که در آن تقسیم فلسطین به دو دولت یهودی و عرب پیشنهاد شده بود. شروع جنگ دوم جهانی مانع از انجام این طرح شد ولی کشتار یهودیان به دست هیتلر باعث شد تا سیل مهاجران یهودی به سوی فلسطین سرازیر شود. رهبران صهیونیسم جهانی نیز با مظلوم‌نمایی و بزرگ کردن جنایات هیتلر، سعی کردند تا افکار عمومی جهان را با خود همراه سازند. انگلستان نیز که از یک سو از حل مناقشات موجود بین فلسطینی‌ها و صهیونیست‌ها ناتوان بود و از سوی دیگر، در تعارض میان حمایت از یهودیان و متحدان عرب خود قرار گرفته بود، بناچار حل مسأله فلسطین را به سازمان ملل متحد واگذار کرد.^(۱۵)

جنگ‌های اعراب - اسرائیل

مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۷ میلادی (۱۳۲۶ شمسی) در پاسخ به درخواست انگلستان برای حل مسأله فلسطین، قطعنامه ۱۸۱ را تصویب کرد. به





موجب این قطعنامه سرزمین فلسطین به یک کشور عربی و یک کشور یهودی تقسیم شد و اورشلیم نیز به صورت یک شهر بین المللی در آمد. انگلستان پس از تصویب این قطعنامه، اعلام کرد که بزودی نیروهای خود را از فلسطین خارج خواهد کرد. در این بین، گروه‌های صهیونیستی با اشغال زمین‌هایی که بر اساس طرح سازمان ملل به اعراب اختصاص یافته بود، سعی کردند تا بر وسعت سرزمین دولت آینده خود بیفزایند. اعراب نیز حملات خود را متوجه شهرک‌های یهودی نشین کردند.^(۱۶)

نیروهای انگلیسی در نظر داشتند در پانزدهم ماه مه ۱۹۴۸ میلادی، خاک فلسطین را ترک کنند. ولی صهیونیست‌ها یک روز قبل از خروج قوای انگلستان، موجودیت رژیم اسرائیل را اعلام کردند. قدرت‌های برتر جهان - آمریکا و شوروی - بلافاصله موجودیت این رژیم را به رسمیت شناختند و این عمل با واکنش شدید جهان عرب رو به رو شد و کشورهای مصر، سوریه، ماوراء اردن، لبنان، عراق، یمن و عربستان سعودی به منظور باز پس‌گیری

فلسطین، نیروهای نظامی مشترک خود را وارد فلسطین کردند. بدین ترتیب، اولین جنگ همه جانبه بین کشورهای عربی و اسرائیل آغاز شد.^(۱۷) اولین جنگ اعراب و اسرائیل به علت بی لیاقتی فرماندهان نظامی عرب و ماهیت وابسته رهبران کشورهای عربی به سود اسرائیل پایان یافت؛ زیرا، بیشتر پادشاهان رژیم‌های عربی با حمایت انگلستان و پس از جنگ جهانی اول و دوم به قدرت رسیده بودند. از سوی دیگر، نیروهای اسرائیلی که پس از سه هزار سال آوارگی و دربدری، اکنون دولت مستقلی نصیب آن‌ها شده بود، انگیزه کسافی برای جنگیدن و دفاع از موجودیت خود داشتند، در حالی که نیروهای نظامی کشورهای عربی در خارج از مرزهای خود می‌جنگیدند، بنابراین، فاقد انگیزه‌های لازم بودند.

پیروزی اسرائیل در نخستین جنگ اعراب و اسرائیل، موجب شد تا این رژیم بتواند بخش‌های بزرگی از سرزمینی را که قرار بود کشور جدید عربی - فلسطینی در آن تشکیل شود به خاک خود منضم کند. پس از پایان جنگ، در مجموع حدود ۷۷ درصد از

خاک فلسطین تحت سیطره رژیم صهیونیستی قرار گرفت و بقیه سرزمین فلسطین یعنی نوار غزه و کرانه غربی رود اردن به اشغال دو کشور مصر و ماوراء اردن درآمد.^(۱۸) مصر در سال ۱۹۵۰ میلادی (۱۳۲۹ شمسی) نوار غزه را به خاک اصلی خود ضمیمه کرد. کشور ماوراء اردن نیز در همان سال قرار داد صلحی با اسرائیل امضا کرد که به موجب آن، سرزمین‌های غرب رود اردن به آن کشور منضم شد و بدین ترتیب سرزمین‌های دوسوی رودخانه اردن به نام کشور «اردن هاشمی» نامیده شد. پس از انجام این توافق بین اردن و اسرائیل حدود ۷۰۰ الی ۹۰۰ هزار عرب فلسطینی مجبور شدند تا خانه و کاشانه خود را ترک گفته و به کرانه باختری رود اردن مهاجرت کنند.^(۱۹)

- جنگ کانال سوئز

پس از شکست فاجعه آمیز ارتش‌های نامنظم و فاقد کارایی کشورهای عربی در مقابل ارتش تازه تاسیس ولی دارای نظم و انگیزه اسرائیل، موجی از ناراضی در بین کشورهای اسلامی بویژه در مصر،

ایجاد شد. جمال عبدالناصر و یک گروه از افسران ناسیونالیست، در سال ۱۹۵۲ میلادی (۱۳۳۱ شمسی) ملک فاروق، پادشاه دست نشانده مصر را سرنگون کردند. ناصر پس از به قدرت رسیدن، سیاست‌های ضد غربی در پیش گرفت و کانال سوئز را ملی اعلام کرد. ملی شدن کانال سوئز که در اجاره یک شرکت انگلیسی - فرانسوی بود، باعث تیره شدن روابط مصر با دو کشور یاد شده، گردید.^(۲۰)

تیره شدن روابط مصر و کشورهای غربی، رژیم صهیونیستی را بر آن داشت تا از این موقعیت استفاده کرده و در صدد از میان برداشتن جمال عبدالناصر برآید. اسرائیل پس از هماهنگی با انگلستان و فرانسه به منظور دستیابی به حق عبور بی ضرر از کانال سوئز، به نوار غزه و صحرای سینا حمله کرد. با حمله اسرائیل به صحرای سینا، کشورهای انگلستان و فرانسه نیز برای تسلط دوباره بر کانال سوئز به مصر حمله کردند، اما تهاجم سه جانبه این کشورها به مصر، از سوی آمریکا و شوروی محکوم شد. با مخالفت آمریکا و شوروی با این جنگ و حمایت آن‌ها از مصر،





کشورهای مهاجم مجبور شدند تا از
صحرای سینا و منطقه کانال سوئز
عقب نشینی کنند.^(۲۱)

جنگ کانال سوئز، اعتبار و حیثیت
جمال عبدالناصر را در جهان عرب
تقویت کرد. او پس از پیروزی در این
جنگ، به عنوان رهبر جهان عرب
شناخته شد و با سوریه و اردن یک
اتحاد نظامی تشکیل داد.^(۲۲) با توجه
به افزایش تدریجی قدرت ناصر در
جهان عرب و ناراضایی رژیم
صهیونیستی از وضعیت موجود، زمینه
برای وقوع یک جنگ تمام عیار فراهم
شده بود.

- جنگ شش روزه

رژیم صهیونیستی در پنجم ژوئن
۱۹۶۷ میلادی (۱۳۴۶ شمسی) در
یک اقدام ناگهانی فرودگاه‌های مصر،
سوریه، اردن و عراق را مورد حمله
قرار داد و نیروهای هوایی این کشورها
را به طور کامل از کار انداخت. پس از
این واقعه، جنگ‌های زمینی بین
نیروهای نظامی کشورهای عربی و
اسرائیل آغاز شد. از آنجایی که
آسمان در اختیار نیروی هوایی
اسرائیل بود، بیشتر لشکرهای عربی
قبل از رسیدن به میدان جنگ، به

وسیله جنگنده‌های اسرائیلی نابود
شدند. پس از شش روز جنگیدن،
اسرائیل توانست بر تمام صحرای
سینا، نوار غزه، کرانه غربی رود اردن،
ارتفاعات جولان و تمام شهر بیت
المقدس مسلط شود نیروهای مصری
به پشت کانال سوئز و سپاهیان اردنی
به آن سوی رودخانه اردن عقب
نشینی کردند. سوریه نیز بلندی‌های
جولان را از دست داد و مجبور شد تا
کیلومترها به داخل خاک خود عقب
نشینی کند.^(۲۳)

شکست اعراب در دومین جنگ
وسیع خود با اسرائیل، نتایج مصیبت
باری به دنبال داشت. کشورهای عربی
بر این اعتقاد شدند که ارتش اسرائیل
شکست‌ناپذیر است، از این رو، به فکر
صلح و سازش با اسرائیل افتادند. در
این جنگ، بخش‌هایی از خاک اعراب
- علاوه بر فلسطین - به اشغال
اسرائیل درآمد و بر شمار آوارگان
فلسطینی نیز افزوده شد. پس از
خاتمه جنگ و برقراری آتش بس،
قطعه‌نامه ۲۴۲ از سوی سازمان ملل
متحد صادر شد. این قطعه‌نامه از
اسرائیل می‌خواست تا از سرزمین‌های
اشغالی در جنگ شش روزه عقب

نشینی کند و در مقابل وعدهٔ ایجاد یک سرزمین و دولت ملی برای فلسطینی‌ها، از اعراب می‌خواست تا موجودیت رژیم صهیونیستی را به رسمیت شناخته و با این رژیم قرارداد صلح امضا کنند. این قطعنامه به دلیل وجود اختلاف بر سر تقدّم عقب نشینی اسرائیل از مناطق اشغالی بر قرار داد صلح، هیچ‌گاه امکان اجرا پیدا نکرد. (۳۴)

- جنگ اکتبر ۱۹۷۳ م

اشغال سرزمین‌های کشورهای عربی موجب شد تا سومین جنگ اعراب و اسرائیل نیز در سال ۱۹۷۳ میلادی (۱۳۵۲ شمسی) به وقوع بپیوندد. در روز ششم اکتبر ۱۹۷۳ (۱۳۵۲)، کشورهای مصر و سوریه حملهٔ غافلگیرانه‌ای را علیه اسرائیل آغاز کردند. اسرائیل که سرگرم برگزاری مراسم «عید کپور» بود، در ابتدای جنگ غافلگیر شد و ارتش‌های مصر و سوریه توانستند مناطق اشغالی ۱۹۶۷ م، را از اسرائیل باز پس بگیرند. اما در طی این جنگ، روس‌ها که از اعراب حمایت تسلیحاتی می‌کردند، آن‌ها را تنها گذاشته، از تحویل سلاح‌های مورد نیاز اعراب به

آن‌ها خودداری کردند. آمریکا، در مقابل، با ایجاد یک پل هوایی، سیل سلاح را به سوی اسرائیل روانه کرد. اسرائیلی‌ها با سلاح‌های آمریکایی توانستند نیروهای عربی را به مواضع قبلی خود بازگردانند و حتی از دو نقطه از کانال سوئز عبور کنند و بخشی از نیروهای مصری را به محاصرهٔ خود درآوردند. در این هنگام قطعنامه ۳۳۹ شورای امنیت سازمان ملل صادر شد که خواهان توقف فوری جنگ و اجرای قطعنامه ۲۴۲ بود. (۲۵)

از مهم‌ترین حوادث این جنگ، تحریم نفتی اعراب علیه غرب و آمریکا بود. این واقعه، اقتصاد غرب را با خطری جدی رو به رو کرد؛ از این رو، آمریکا در صدد برآمد تا از وقوع جنگ‌های بعدی بین اعراب و اسرائیل ممانعت به عمل آورد. «هنری کی سینجر» که معمار اصلی سیاست‌های آمریکا در آن زمان به شمار می‌رفت، موفق شد در سپتامبر ۱۹۷۵ (۱۳۵۴ ش.) یک توافق مهم، معروف به «توافق سینا» را بین مصر و اسرائیل به امضا برساند و مصری‌ها را برای یافتن یک راه حل سیاسی با اسرائیل تشویق کند. (۲۶)





قرار داد صلح کمپ دیوید

جنگ سوم اعراب و اسرائیل و نتایج به دست آمده از آن، زمینه‌های اولیهٔ سازش اعراب و اسرائیل را فراهم کرد. از یک سو، کشورهای عربی به این نتیجه رسیدند که به دلیل حمایت‌های گسترده آمریکا از اسرائیل و وجود تفرقه در صفوف اعراب، آن‌ها نمی‌توانند بر رژیم صهیونیستی غلبه کنند. از سوی دیگر، به دلیل شکست آمریکا در جنگ ویتنام، داشتن منافع اقتصادی در جهان عرب و لزوم حفظ موجودیت اسرائیل، رهبران آمریکا، خواهان ایجاد صلح دائمی بین اعراب و اسرائیل بودند. پس از جنگ اکتبر ۱۹۷۳ م، در اسرائیل نیز تحولاتی صورت گرفت. با پیشروی اولیهٔ نیروهای نظامی عربی به داخل سرزمین‌های اشغال شده و درهم شکسته شدن افسانهٔ شکست ناپذیری ارتش اسرائیل، اعتبار بین المللی این رژیم مورد شک و تردید قرار گرفت. پس از این جنگ، بسیاری از کشورهای جهان با این رژیم قطع رابطه کردند که به دنبال آن یک بحران سیاسی در داخل اسرائیل به

وقوع پیوست. افکار عمومی مردم اسرائیل نیز به سوی صلح‌گرایی پیدا کرد و کابینهٔ اسحاق رابین که به کابینهٔ صلح معروف شد، به قدرت رسید.^(۲۷)

با روی کار آمدن جیمی کارتر در آمریکا (۱۹۷۶ م) و توجّه او به ضرورت ایجاد صلح بین طرف‌های درگیر در بحران خاورمیانه، طرح صلحی از سوی آمریکا با نام «کنفرانس ژنو» ارائه گردید. بر طبق این طرح، کلیه کشورهای عربی درگیر در جنگ با اسرائیل و یک هیأت فلسطینی برای مذاکره با اسرائیل، می‌بایستی در یک کنفرانس بین المللی صلح شرکت کنند؛ اما کارشکنی‌های اسرائیل از یک سو و اقدام شگفت‌انگیز انور سادات رئیس جمهور وقت مصر از سوی دیگر، باعث شد تا این طرح به انجام نرسد.^(۲۸)

سفر باور نکردنی سادات به اسرائیل و اعلام آمادگی او برای انعقاد قرار داد صلح جداگانه با آن کشور، آمریکا را بر آن داشت تا طرح ژنو را رها کرده و به تشویق و هدایت دو کشور مصر و اسرائیل برای شروع

مذاکرات صلح بپردازد. حاصل تلاش‌های آمریکا در این مورد، آغاز مذاکرات صلح در کمپ دیوید بود که سرانجام به انعقاد قرار داد صلح بین مصر و اسرائیل منجر شد.

اگر چه انعقاد قرارداد کمپ دیوید با مخالفت عمومی اعراب روبرو شد و باعث اخراج مصر از اتحادیه عرب گردید اما تأثیرات مهمی بر جهان عرب باقی گذاشت، برخی از رهبران کشورهای عربی به منظور مقابله با این قرارداد، طرح‌های جدیدی را ارائه دادند که البته در همه آنها موجودیت رژیم صهیونیستی به رسمیت شناخته می‌شد. اگر چه اسرائیل پس از امضای این قرارداد از صحرای سینا عقب نشینی کرد ولی در مقابل امتیازات زیادی به دست آورد که مهمترین آنها به شرح زیر است:

- ۱- جدا کردن کشور پهناور و قدرتمند مصر از صفوف اعراب؛

- ۲- منزوی کردن کشور سوریه به عنوان یکی از دشمنان قدرتمند اسرائیل؛

- ۳- برهم خوردن توازن قوا به نفع اسرائیل؛

- ۴- به رسمیت شناخته شدن

اسرائیل از سوی کشورهای عربی متخاصم با آن.^(۲۹)

بر اساس قرارداد صلح کمپ دیوید، در مورد وضعیت فلسطین، توافق‌های زیر بین مصر و اسرائیل به انجام رسید:

- ۱- به منظور تأمین امنیت در منطقه خاورمیانه، به ساکنان مناطق فلسطینی^(۳۰) خود مختاری اعطا خواهد شد؛

- ۲- قبل از اعطای خود مختاری کامل به فلسطینی‌ها، یک دروه انتقالی پنج ساله وجود خواهد داشت؛

- ۳- پس از انجام انتخابات آزاد و برگزیدن مقامات دولت خود مختار به وسیله مردم فلسطین، نیروهای نظامی اسرائیل و دستگاه اداری آن مناطق اشغالی را ترک خواهند کرد؛

- ۴- تأمین امنیت منطقه خود مختار به عهده یک نیروی پلیس محلی که شامل اتباع اردن نیز باشد خواهد بود؛

- ۵- پس از سه سال از شروع دوره انتقالی، مذاکرات به منظور تعیین وضع نهایی کرانه باختری صورت خواهد پذیرفت.^(۳۱)

- حمله اسرائیل به لبنان

ناکامی آمریکایی‌ها در تحمیل





طرح خودمختاری پیش بینی شده در معاهده کمپ دیوید به فلسطینی‌های کرانهٔ باختری رود اردن و نوار غزه، موجب افزایش قدرت و نفوذ سازمان آزادیبخش فلسطین شد؛ زیرا کشورهای ثروتمند عرب که ظاهراً مخالف انعقاد قرارداد صلح جداگانه بین مصر و اسرائیل بودند کمک‌های مالی خود را به جای مصر متوجه یاسر عرفات و سازمان آزادیبخش فلسطین کردند. این کشورها در مجامع بین‌المللی از این سازمان حمایت کرده و از آن به عنوان تنها نمایندهٔ قانونی مردم فلسطین یاد می‌کردند. افزایش قدرت سازمان آزادیبخش فلسطین در لبنان و منطقه خاورمیانه و اعتبار یافتن در مجامع بین‌المللی، رژیم صهیونیستی را بر آن داشت تا با حملهٔ نظامی خود به لبنان، چریک‌های فلسطینی را از نزدیکی مرزهای اسرائیل دور کند.

رژیم صهیونیستی با ارتشی به استعداد چهل هزار نفر و دویست و پنجاه تانک در روز ششم ژوئن ۱۹۸۲ م. (۱۳۶۱) وارد خاک لبنان شد. اسرائیل قبلاً اعلام کرده بود که به نیروهای سوریه که در لبنان مستقر

هستند حمله نخواهد کرد و مدت عملیات آن‌ها نیز از ۴۸ ساعت یا ۷۲ ساعت بیشتر طول نخواهد کشید. مناخیم بگین نخست وزیر اسرائیل اعلام کرده بود که آن‌ها قصد تصرف حتی یک میلیمتر از خاک لبنان را ندارند. ولی ارتش اسرائیل ضمن حمله به پایگاه‌های موشکی سوریه در درهٔ بقاع و نابود کردن آن‌ها، بخشی از جنوب لبنان را نیز در تصرف خود باقی نگه‌داشت؛ عملیات نظامی آن‌ها نیز بیش از هشتاد روز طول کشید. (۲۲) در نتیجهٔ این تهاجم نظامی، نیروهای رزمندهٔ فلسطینی به سمت بیروت غربی و شمال لبنان عقب نشینی کردند و در نهایت مجبور شدند خاک لبنان را ترک کنند. پس از خروج ذلت بار عرفات و سازمان آزادیبخش فلسطین از لبنان، دولت این کشور که ضایعات و خسارت‌های زیادی را متحمل شده بود، بناچار در سال ۱۹۸۳ م، موافقتنامه‌ای را با اسرائیل امضاء کرد که به موجب آن، مقرر شد اسرائیل در ازای در اختیار داشتن یک منطقهٔ امنیتی در جنوب لبنان از این کشور عقب نشینی کند. رژیم صهیونیستی با وجود امضای این

قرارداد، خروج خود را مشروط به خروج نیروهای سوریه از این کشور کرد. این امر با مخالفت شدید سوریه و بسیاری از مردم لبنان روبرو شد؛ سرانجام دولت لبنان این قرارداد را لغو کرد. یک سال بعد، به دلیل حملات شدید شیعیان لبنانی به نیروهای اسرائیلی و وارد آوردن تلفات زیاد بر آنها، سربازان این رژیم مجبور شدند تا خاک لبنان را ترک کنند. این مسأله در حالی بود که نیروهای سوریه کماکان در لبنان حضور داشتند.^(۳۳)

سازمان آزادیبخش فلسطین، پس از خروج از لبنان، کشور تونس را به عنوان مقر این سازمان برگزیدند. دور شدن از فلسطین و عدم امکان درگیری نظامی مستقیم با نیروهای اسرائیلی رهبران سازمان آزادیبخش فلسطین را به در پیش گرفتن مبارزه سیاسی با اسرائیل واداشت. به عقیده عرفات، دوران برخورد نظامی با اسرائیل به سر آمده بود، زیرا با دور شدن آنها از مرزهای فلسطین و با توجه به شرایط منطقه‌ای و بین‌المللی، دیگر کشورهای عربی مایل به جنگ با اسرائیل نبودند. بنابراین، تنها یک

راه باقی مانده بود: سازش با اسرائیل، در همین راستا، یاسر عرفات استراتژی مبارزه مسلحانه را به طور رسمی لغو کرد و تلاش کرد تا با تمسک به راه حل‌های سیاسی، موقعیت از دست رفته خود را باز یابد. اما این عمل باعث ایجاد شکاف در سازمان آزادیبخش فلسطین گردید و برخی از گروه‌های مبارز فلسطینی از این سازمان جدا شدند.^(۳۴)

تضعیف سازمان آزادیبخش فلسطین، برای کشورهای عربی نظر اردن، لبنان و حتی سوریه خوشایند بود، زیرا این سازمان به دلیل داشتن قدرت نظامی، در امور داخلی این کشورها دخالت می‌کرد؛ کشورهای میزبان نیز به دلیل حساسیت مسأله فلسطین در نزد افکار عمومی کشورهای خود، امکان اقدام عملی بر علیه فلسطینی‌ها را نداشتند. تنها یک بار در سال ۱۹۷۰ م، (۱۳۴۹) ملک حسین پادشاه اردن در یک تهاجم وسیع به کشتار رزمندگان فلسطینی پرداخت که منجر به مهاجرت آنها به لبنان گردید. در بیان علت این کشتار که به «سپتامبر سیاه» معروف





است، گفته شده است که سازمان آزادیبخش فلسطین در صدد به دست‌گیری حاکمیت سیاسی در اردن بوده است.^(۳۵)

کشورهای عربی مانند سوریه، همواره مایل بودند تا سازمان آزادیبخش فلسطین را در اختیار خود داشته باشند و از این مسأله به عنوان یک برگ برنده در مذاکرات صلح با اسرائیل بهره برداری کنند. برخی عقیده دارند که اردن و سوریه شدیداً مخالف شکل‌گیری یک فلسطین مستقل در همسایگی خود هستند.^(۳۶) دلایل این مخالفت کاملاً روشن است زیرا تقریباً نیمی از جمعیت اردن را فلسطینی‌ها تشکیل می‌دهند و سوریه نیز بر کل منطقه لبنان و فلسطین ادعای ارضی دارد و آنها را جزئی از سرزمین خود می‌داند.^(۳۷)

نظم نوین جهانی و مسأله فلسطین

پس از روی کار آمدن میخائیل گورباچف در شوروی (سابق) و تحولاتی که پس از آن در بلوک شرق آغاز شد، نظام جهانی دچار تغییرات اساسی گردید. سیستم دو قطبی حاکم بر نظام بین الملل از هم فروپاشید و

قدرت‌های جدیدی ظهور کردند که خواهان دریافت سهم خود از سلطه برجهان بودند. در این نظم جدید، کشور آمریکا مدعی سلطه بر نیمکره غربی و خاورمیانه می‌باشد. از نظر رهبران این کشور، کشورهای کانادا و مکزیک در نیمکره غربی و اسرائیل در خاورمیانه نقش اساسی را بازی کرده و ضامن سلطه آمریکا بر مناطق مورد نظر هستند.^(۳۸)

با توجه به مطلب ذکر شده، روشن می‌شود که موجودیت اسرائیل و تحکیم موقعیت آن در خاورمیانه تا چه اندازه‌ای برای آمریکا دارای اهمیت است. بنابراین، تلاش‌های گسترده و همچنین تعجیل آمریکا برای برقراری صلح بین اعراب و اسرائیل، با توجه به تحولاتی که در نظام بین الملل در حال وقوع است قابل بررسی می‌باشد؛ زیرا رقبای اروپایی و آسیایی آمریکا به سرعت در حال اشغال مواضع جدید در جهان و تحکیم موقعیت خود هستند و این در حالی است که مهم‌ترین پایگاه آمریکا در منطقه استراتژیک خاورمیانه، با مشکلات داخلی و خارجی بسیار سختی روبرو است.

آمریکا در راستای دستیابی به صلح در خاورمیانه، تلاش‌های زیادی انجام داد و طرح‌های گوناگونی را ارائه کرد ولی هیچ یک از آن‌ها به یک صلح فراگیر بین اعراب و اسرائیل منجر نشد. آن‌ها به دنبال فرصتی بودند تا بار دیگر مسأله مذاکرات بین المللی صلح را مطرح کنند، ولی این موقعیت تا قبل از حمله عراق به کویت به دست نیامده بود. اگر چه سیاست‌های سازشکارانه عرفات امیدهایی را برای آمریکا و اسرائیل ایجاد کرده بود، ولی آن‌ها سازمان آزادیبخش فلسطین را یک سازمان تروریستی معرفی کرده و حتی تماس مقامات دولتی را با اعضای این سازمان ممنوع اعلام کرده بودند.^(۴۹)

جنگ خلیج فارس

حمله عراق به کویت و اشغال آن کشور، بزرگ‌ترین ضربه را بر آرمان فلسطین وارد آورد. بحرانی که صدام حسین با حمله خود به کویت ایجاد کرد، بهترین فرصت را در اختیار آمریکا قرار داد تا با تشکیل یک جبهه متحد از کشورهای عربی، زمینه مناسبی را برای طرح دوباره لزوم

صلح در خاورمیانه فراهم کند. بر اثر این بحران، کشورهای عربی که در مسأله صلح با اسرائیل با یکدیگر اختلاف داشتند به هم نزدیک شده و پس از پایان بحران، آمادگی خود را برای از سرگیری مذاکرات صلح اعلام کردند.^(۴۰)

بعضی از پی آمدهای جنگ خلیج فارس که منجر به از سرگیری مذاکرات صلح در خاورمیانه شد، به شرح زیر است:

۱- خروج عراق از صف کشورهای عربی دشمن اسرائیل و نابودی توان نظامی و اقتصادی آن. به عبارت دیگر، با این بحران، عراق از گردونه معاملات مربوط به مسأله فلسطین خارج شده و تا سال‌های سال نیز قادر به جبران ضایعات وارد آمده نخواهد بود.

۲- پیوستن سوریه به عنوان تندروترین دشمن اسرائیل به جبهه کشورهای میانه رو و سازشکار، به منظور آزاد سازی کویت. سوریه مجبور شد تا به همراه سایر کشورهای عربی در کنار آمریکا و متحدانش قرار بگیرد و بر علیه عراق وارد جنگ شود.



۳- منزوی شدن سازمان آزادیبخش

فلسطین و اردن به خاطر حمایت از عراق.

فلسطینی‌ها در کنار کشورهای دیگر چون اردن، یمن و سودان از طرف شکست خورده جنگ (عراق) حمایت کردند و طبیعی بود که پس از پایان جنگ مورد غضب طرف‌های پیروز قرار گیرند.

۴- جاری شدن سیل کمک‌های

نظامی و اقتصادی به سوی اسرائیل، به دلیل حملات موشکی عراق به اسرائیل و خودداری معنی دار آن رژیم در قبال این حملات به دنبال این مسأله افکار عمومی کشورهای غربی به نفع رژیم صهیونیستی تغییر کرد و پاداش‌های نظامی اقتصادی بزرگی از سوی آمریکا به اسرائیل اعطا شد.

مجموعه این عوامل، موجب تقویت موقعیت اسرائیل و تضعیف جبهه اعراب شد و با توجه به این مسأله، فرصت طلایی برای صلح به دست آمد، صلحی که در آن منافع و خواسته‌های آمریکا و اسرائیل تضمین شده بود.

قرارداد صلح غزه - اریحا

پس از خاتمه جنگ خلیج فارس از یک سو، جرج بوش رئیس جمهور وقت آمریکا اعلام کرد که «اکنون زمان آن فرا رسیده است تا به نزاع اعراب و اسرائیل خاتمه داده شود»^(۴۱) و از سوی دیگر، فاروق الشرع وزیر امور خارجه سوریه اظهار داشت که «گروه هشت عربی»^(۴۲) و جامعه اروپا برای برگزاری یک کنفرانس بین المللی صلح زیر نظر سازمان ملل که مأمور اجرای قطعنامه‌های این سازمان در مورد مناقشه اعراب و اسرائیل و حقوق مردم فلسطین در تعیین سرنوشت خود باشد، توافق کرده‌اند.»^(۴۳)

سرانجام، با تلاش‌های آمریکا در سی‌ام اکتبر ۱۹۹۱ م، (۱۳۷۰) و با شرکت هیأت‌های عربی و اسرائیلی مذاکرات صلح در پایتخت اسپانیا - مادرید - آغاز شد. تا زمانی که حزب لیکود در اسرائیل بر سر قدرت بود، هیچ پیشرفتی در روند مذاکرات حاصل نشد. اما با کنار رفتن اسحاق شامیر و روی کار آمدن اسحاق رابین از حزب کارگر، بتدریج گشایشی در مذاکرات به وجود آمد و با به قدرت



رسیدن حزب دموکرات در آمریکا، تحرک شدیدی در روند مذاکرات ایجاد شد این حزب در گذشته نه چندان دور با رهبری جیمی کارتر موفق شده بود تا قرارداد صلح کمپ دیوید را بین مصر و اسرائیل به امضا برساند - تنها مسأله‌ای که مذاکرات را به بن بست کشانده بود، وضعیت و سرنوشت بیت المقدس بود که اسرائیل آن را پایتخت ابدی خود می‌دانست ولی اعراب خواهان باز پس‌گیری آن بودند.^(۴۴)

بر طبق درخواست اسرائیل، کلیه فلسطینی‌های مرتبط با سازمان آزادیبخش فلسطین و نیز ساکنان بیت المقدس شرقی، از شرکت در مذاکرات صلح محروم بودند. سایر فلسطینی‌های شرکت کننده در مذاکرات نیز در قالب یک هیأت اردنی قرار داشتند، بنابراین، نمی‌توانستند نقش چندانی در این مذاکرات ایفا کنند. سازمان آزادیبخش فلسطین و شخص یاسر عرفات که به دلیل حمایت از عراق در جریان جنگ خلیج فارس همه حیثیت خود را از دست داده بود، ملاحظه می‌کرد که چگونه او را از

مذاکرات صلح کنار گذاشته‌اند و قصد دارند به طور کلی او و سازمانش را نادیده بگیرند؛ از این رو، در صدد برآمد تا با دست زدن به اقدامی شبیه اقدام انور سادات از حذف شدن خود جلوگیری کند.^(۴۵)

آمریکا و اسرائیل که از وضعیت اسفبار سازمان آزادیبخش فلسطین، اطلاع داشتند، تصمیم گرفتند تا به درخواست عرفات برای انجام مذاکره مستقیم پاسخ مثبت دهند. این تحولات که البته به صورت محرمانه در جریان بود منجر به تماس مستقیم رهبران اسرائیل و ساف در پایتخت نروژ - اسلو - گردید. این ملاقات‌ها زمینه لازم را برای انعقاد یک توافقنامه کلی فراهم کرد که سرانجام در شهریور ۱۳۷۲ در واشنگتن به امضا رسید.^(۴۶)

موضوعات اصلی مورد بحث در مذاکرات مستقیم ساف - اسرائیل، درباره دو مسأله بود: به رسمیت شناختن طرفین و اعطای خودمختاری محدود به فلسطینی‌ها در مناطق اشغالی غزه و اریحا برای یک دوره پنجساله. براساس قرارداد واشنگتن که دارای یک مقدمه، هفده ماده و چهار





ضمیمه است، مقرر شد تا یک دولت خودگردان موقت فلسطینی در کرانه باختری رود اردن و نوار غزه برای یک دوره انتقالی پنج ساله تشکیل شود و پس از پایان این دوره انتقالی یک راه حل دائمی بر مبنای قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل^(۴۷) تدوین شده و به امضای طرفین برسد.^(۴۸)

پس از امضای قرارداد واشنگتن (بیانیه اصول کلی) دور بعدی مذاکرات برای امضای توافقنامه اجرایی در پایتخت مصر آغاز شد. پس از انجام چند دور مذاکره و رسیدن به توافق درباره مسایل مطرح شده در روز چهاردهم اردیبهشت سال ۱۳۷۳ این توافقنامه نیز به امضا رسید.

پس از انعقاد قرارداد غزه - اریحا - و تبلیغ گسترده این مسئله که طرف‌های اصلی درگیری یعنی فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها، سر انجام پس از حدود نیم قرن جنگ و خونریزی، آشتی کرده‌اند؛ موقعیت سیاسی و مشروعیت بین المللی رژیم صهیونیستی به شدت افزایش یافت. به فاصله مدت کوتاهی پس از انعقاد

قرار داد غزه - اریحا، بیشتر کشورهای که در گذشته با رژیم صهیونیستی قطع رابطه کرده و یا اساساً روابطی نداشتند، اقدام به ایجاد روابط سیاسی کردند.

در این میان، تعجیل برخی از کشورهای اسلامی و عربی برای ایجاد روابط اقتصادی و سیاسی با دولت اسرائیل بسیار عجیب و شگفت‌انگیز بود. به طوری که برخی از صاحب نظران مسایل خاورمیانه، تصور می‌کردند که مسأله فلسطین و بحران خاورمیانه کاملاً حل شده و بزودی فرآیند صلح سرتاسر منطقه خاورمیانه را فراخواهد گرفت. در حالی که این خوش باوری از عدم شناخت دقیق ماهیت رژیم صهیونیستی یا از زمینه سازی برای تحقق آرزوی دیرینه صهیونیست‌ها بر کل منطقه خاورمیانه خبر می‌داد.

به فاصله یک سال و اندی پس از انعقاد قرار داد غزه - اریحا، دولت اردن نیز اقدام به انعقاد قرارداد صلح با اسرائیل نمود. وقوع این حادثه بر خوش بینی‌های موجود افزود و خبرگزاری‌ها از مذاکرات سری سوریه و اسرائیل و احتمال انعقاد قرارداد

صلح بین آن‌ها خبر دادند. در حالی که کشورهای غربی و رسانه‌های صهیونیستی جشن پیروزی بر ملت فلسطین و بلکه بر جهان اسلام را بر پا می‌داشتند، ناگهان تیر غیب الهی از آستین یک جوان متعصب یهودی مخالف صلح با فلسطینی‌ها، بیرون آمد و مهم‌ترین شخصیت فرآیند صلح خاورمیانه یعنی اسحاق رابین را به هلاکت رساند.

با ترور اسحاق رابین، بر همگان مشخص شد که تضادهای درونی جامعه اسرائیل بسیار گسترده‌تر از آن است که برخی تصور می‌کنند. در هر صورت، با مرگ معمار فرآیند صلح خاورمیانه و جا به جایی قدرت در نظام سیاسی رژیم صهیونیستی، مشخص شد که اسرائیلی‌ها قصد ندارند به وعده‌ها و تعهداتی که به فلسطینی‌ها داده‌اند عمل نمایند. به همین دلیل، در مسیر دستیابی به صلح فراگیر در منطقه خاورمیانه، وقفه طولانی ایجاد شد و بیشتر مذاکراتی که به منظور اجرای مفاد قرارداد صلح انجام شد با شکست مواجه گردید و تلاش‌های بی وقفه آمریکا در این زمینه نتیجه مثبتی به دنبال نداشت.

در سال ۱۳۷۵ (۲۹ مه ۱۹۹۶) بنیامین نتان یاهو که در جریان مبارزات انتخاباتی مخالفت صریح و علنی خود را با ایجاد حکومت خودگردان فلسطینی اعلام کرده بود، به نخست وزیر اسرائیل برگزیده شد. این امر، نشانگر آن بود که رأی دهندگان اسرائیلی به هیچ وجه حاضر به تحمل یک دولت فلسطینی در همسایگی خود نیستند.

دو سال بعد، بر اثر تلاش‌ها و پی‌گیری‌های آمریکا، بار دیگر مذاکرات صلح به منظور اجرای قراردادهای منعقد، بین یاسر عرفات و نتان یاهو آغاز شد و توافقنامه‌ای نیز به امضا رسید ولی یک ماه بعد از امضای این توافقنامه، نخست وزیر اسرائیل تحت فشار صهیونیست‌های افراطی اعلام کرد که از انجام برخی از بندهای مربوط به این توافقنامه خودداری خواهد کرد.

پس از روی کار آمدن ایهود باراک به عنوان نخست وزیر اسرائیل، در شرم الشيخ مصر، اسرائیل و سازمان آزادیبخش فلسطین، تعهدنامه جدیدی را برای ادامه اجرای قراردادهای قبلی امضا کردند.





بر اساس توافقات انجام شده در شرم
الشیخ، قرار بود رژیم صهیونیستی
بخشی از کرانه غربی رود اردن را به
دولت خود گردان واگذار نماید؛ اما
مدتی پس از امضای قرارداد شرم
الشیخ، رژیم صهیونیستی اعلام کرد
که عقب نشینی از کرانه غربی را به
تعویق خواهد انداخت.^(۴۹)

در ماه جولای سال ۲۰۰۰
میلادی، مذاکرات جدیدی در کمپ
دیوید با حضور عرفات، باراک و
کلینتون آغاز شد. مهم‌ترین هدف این
گفت‌گوها تعیین تکلیف بیت المقدس
بود. هر دو طرف درگیری، معتقد
هستند که این شهر پایتخت دولت
آن‌ها است؛ به دلیل همین اختلاف
نظر اساسی، این مذاکرات بدون دربر
داشتن نتیجه‌ای برای طرفین و با
شکست کامل به پایان رسید.

در ۲۸ سپتامبر سال ۲۰۰۰
میلادی آریل شارون، رهبر حزب
افراطی لیکود سعی کرد تا از بیت
المقدس باز دید به عمل آورد. این
عمل موجب خشم مسلمانان شد و
سعی کردند تا از ورود او به این مکان
جلوگیری نمایند ولی شارون با حمایت
گارد شخصی خود به قصد پلید

خویش جامه عمل پوشاند.
در اعتراض به این اقدام شارون و
کشته شدن مسلمانها، موجی از
تظاهرات و درگیری در
سرتاسر سرزمینهای اشغالی به راه
افتاد. این موج جدید که به انتفاضه
دوم موسوم شد در سرزمین‌های
اشغالی محدود نماند و بسیاری از
کشورهای همسایه اسرائیل مانند
مصر، لبنان، اردن و برخی دیگر از
کشورها جهان اسلام را در بر گرفت.
اکنون در حالی که درگیری‌ها در
فلسطین اشغالی هر روز ابعاد تازه‌تری
به خود می‌گیرد و آینده این منطقه در
هاله‌ای از ابهام قرار دارد، تلاشهای
جهانی و منطقه‌ای نتوانسته است
آتش این بحران را خاموش کند و
ملت مظلوم فلسطین را نجات دهد.
تردیدی وجود ندارد که اسرائیلی‌ها به
هیچ وجه خواهان دستیابی به صلح
نیستند. هدف اصلی آنها از شرکت در
مذاکرات صلح و کشاندن سایر
کشورهای اسلامی به این مذاکرات،
کسب مشروعیت سیاسی بین‌المللی و
تثبیت موقعیت خود در منطقه است.
به نظر می‌رسد مردم فلسطین در
تلاش برای اعاده حقوق خود بسیار

جدی هستند و استکبار جهانی به ناچار بایستی راه حلی را برگزیند که در آن حقوق فلسطینی‌ها کاملاً رعایت شده باشد. مبارزات مردم فلسطین در طول نیم قرن گذشته به خوبی نشان داده است سیاستهایی نظیر «مشبّ آه‌نین» یا «سیاست دفع الوقت» نمی‌تواند آنها را منصرف نماید. بنابراین چنانچه مردم فلسطین به طور کامل به حقوق خود برسند و حاکمیتشان بر سرزمین فلسطین تثبیت شود، در آن صورت صلح در این منطقه حاکم خواهد شد؛ در غیر این صورت وضعیتی که تاکنون وجود داشته، ادامه خواهد یافت.

■ پی‌نوشت‌ها:

- ۱- تاریخ اورشلیم، سید جعفر حمیدی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴، ص ۱۱۳.
- ۲- مسائل ژئوپلیتیک: اسلام، دریا، آفریقا؛ ابولاکست، ترجمه عباس آگاهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸، ص ۱۰۱.
- ۳- همان.
- ۴- «جامعه کشورهای مشترک المنافع» یا «کشورهای مشترک المنافع بریتانیا» سازمانی اقتصادی است که به وسیله انگلستان و به منظور استعمار کشورها، در قرن شانزدهم میلادی ایجاد شده است. در حال حاضر برخی از کشورهای عضو این سازمان از آن خارج شده‌اند و بقیه نیز به استقلال دست یافته‌اند ولی بدون آنکه تعهدی در مقابل انگلستان داشته باشند، به عضویت خود در آن ادامه می‌دهند. (فرهنگ علوم سیاسی - علی بابایی، ج ۴، ص ۳۶)
- ۵- دومین رستاخیز عرب، جان کیمچ، ترجمه رحمت اله صالحی، تهران: مرکز نشر سپهر، ص ۵۱.
- ۶- همان، ص ۴۱.
- ۷- مسائل ژئوپلیتیک، ص ۹۷.



- ۸- «پشت نقاب صهیونیسم»، اطلاعات، ۱۳۶۷/۱۱/۲۱.
- ۹- دومین رستاخیز عرب، جان کیمج، ترجمه، رحمت اله صالحی، ص ۱۶۶ و ۱۶۷.
- ۱۰- همان، ص ۵۹.
- ۱۱- جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا، آلاسدر درایسدل و جرالد، اچ بلیک، ترجمه دره میرحیدر، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ص ۳۷۴.
- ۱۲- همان.
- ۱۳- همان.
- ۱۴- فرهنگ علوم سیاسی، علی بابایی، ج ۲، کتاب دوم، ص ۸۲۵.
- ۱۵- دومین رستاخیز عرب، ص ۱۷۵ و روند سلطه گری، استفن آمیروز، ترجمه احمد تابنده، تهران: چاپ پخش، ۱۳۶۸، ص ۳۵۹.
- ۱۶- فرهنگ علوم سیاسی، ج ۲، ص ۳۹۲ و جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا، ص ۳۸۲.
- ۱۷- همان.
- ۱۸- همان.
- ۱۹- جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا، آلاسدر درایسدل و جرالد، اچ بلیک، ترجمه دره میرحیدر، ص ۳۸۴.
- ۲۰- همان، ص ۳۹۰ - ۳۹۲.
- ۲۱- فرهنگ علوم سیاسی، ج ۲، ص ۳۸۵.
- ۲۲- دومین رستاخیز عرب، ص ۲۵۲.
- ۲۳- جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا، ص ۳۹۴.
- ۲۴- روند سلطه گری، ص ۳۹۴.
- ۲۵- همان، ص ۳۷۳.
- ۲۶- سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه، زیگنیو برژینسکی، ترجمه حمید احمدی، تهران، نشر سفیر، ۱۳۶۴، ص ۴.
- ۲۷- فرهنگ علوم سیاسی، علی بابایی، جلد دوم، تهران: نشر ویس، ۱۳۶۹، ص ۲۸۲.
- ۲۸- سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه، زیگنیو برژینسکی، ترجمه حمید احمدی، تهران: سفیر، ۱۳۶۶، ص ۴.



- ۲۹- همان، ص ۳ (مقدمه ناشر).
- ۳۰- منظور، کرانه غربی رود اردن و نوار غزه است.
- ۳۱- همان، ص ۱۵۷.
- ۳۲- جبهه نجات ملی فلسطین (انفاذ)، زامل سعیدی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ص ۱۸.
- ۳۳- جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا، آلاسدر در ایسدل و جرالداچ بلیک، ترجمه دره میرحیدر دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۶۹، ص ۴۰۲.
- ۳۴- فرهنگ علوم سیاسی، ج ۲، ص ۲۷۹.
- ۳۵- مسائل ژئوپلتیک، ایولاکست، ترجمه عباس آگاهی (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸) ص ۱۰۵.
- ۳۶- همان منبع.
- ۳۷- جبهه نجات ملی فلسطین، ص ۷۳.
- ۳۸- «رسانه‌ها و تهاجم فرهنگی» نشریه رسانه، سال پنجم، شماره اول (بهار ۱۳۷۳)، ص ۳.
- ۳۹- جبهه نجات ملی فلسطین، ص ۹۰.
- ۴۰- «صلح بدون عرفات» مجله سیاست خارجی، سال ششم (بهار ۱۳۷۱) ص ۲۵.
- ۴۱- همان، ص ۱۹.
- ۴۲- منظور شش کشور عضو شورای همکاری خلیج فارس و دو کشور مصر و سوریه است.
- ۴۳- اطلاعات سیاسی اقتصادی، سال پنجم شماره ۴ و ۵، بهمن و اسفند ۶۹، ص ۴۹.
- ۴۴- ایران فردا، سال دوم، شماره نهم، ص ۲۵.
- ۴۵- همان.
- ۴۶- روزنامه جمهوری اسلامی، بیست و دوم شهریور ۱۳۷۲.
- ۴۷- قطعنامه‌های ۲۴۲ و ۳۳۸ شورای امنیت که تقسیم سرزمین فلسطین به دو دولت یهود و عرب را که در قطعنامه ۱۸۱ پیش بینی شده بود مورد تاکید قرار می‌دهد.
- ۴۸- فصلنامه خاورمیانه، سال اول، شماره یک (تابستان ۱۳۷۳) ص ۱۲۹.
- ۴۹- روزنامه اطلاعات، ۱۵ و ۲۶ دی ۱۳۷۸ ص ۱۶؛ و همشهری، ۳ شهریور ۱۳۷۷.

